



حسین محمدزاده ی صدیق : عاشیق‌لار

فهرست :

چند کلمه

سر آغاز

۶-۳۴
تعریف عاشیق - ریشه‌های ادبیات عاشیقی - اوزان‌ها - سرودهای
ترکان آسیای میانه پیش از میلاد - سرودهای نوازندگان - ریشه‌ی واژه‌ی عاشیق
- ویژگی‌های شعر عاشیقی - انواع عاشیق‌ها - گونه‌های ادبیات عاشیقی -
قوشما - گرایلی - بایاتی - تجنیس - اوستادنامه - مخمس - منظومه

عاشیق‌های قرون وسطا

۳۵ - ۸۶
عاشیق قوربانی - عاشیق عباس توفارقانلی - ساری عاشیق - عاشیق
واله - خسته قاسیم

ادبیات عاشیقی در قرن نوزدهم

۸۷-۱۰۸
تکامل شعر عاشیقی - عاشیق محمد - عاشیق عباس گویچه‌لی - عاشیق
آیدین - عاشیق چوبان افغان - عاشیق علی گویچه‌لی - عاشیق موسا - عاشیق
پری - عاشیق رجب - عاشیق جاوید - موللا جوما - عاشیق حسین شمکیرلی
عاشیق علیسر

آلبوم - کتابنامه

۱۰۹ - ۱۱۶

عاشیق‌لار



ح. صدیق

عاشیق قوربانی
عباس توفارقانلی
ساری عاشیق
عاشیق واله
خسته قاسیم
عاشیق علیسر
حسین شمکیرلی
●
قوشما
گرایلی
بایاتی
اوستادنامه

آذر کتاب

طرح جلد با استفاده از تصویر پیکره‌ی «عاشیق‌لار»
ساخته‌ی بهروز حشمت

☐ عاشیق‌لار

☐ تألیف و ترجمه ح. صدیق

☐ انتشارات آذر کتاب، تهران، ۱۳۸۵.

☐ چاپ مسعود سعد

(چاپ ۳۸-۱۹۳۷) آثار کامل بسیاری از عاشیق‌ها
از جمله عاشیق اسد (چاپ ۱۹۳۸)، عاشیق علسگر
(۱۹۳۷)، عاشیق حسین (۱۹۲۸) و جز این‌ها
را تدوین کرد.

پروفسور حمید آراسلی و پروفسور محمد
حسن تهماسبی تدقیقات ارزنده در کم و کیف ادبیات
عاشیقی به عمل آوردند و رسالات و مقالات
متعددی چاپ کردند که از جمله می‌توان «آفرینش
عاشیقی» (۱۹۶۰) تألیف مشترک آن دو و اثر
بارزش و علمی «رنالیم در شعر عاشیقی» اثر
میرزه ابراهیموف (۱۹۶۶) را نام برد. در سال‌های
اخیر متن‌های علمی - انتقادی تقریباً همه‌ی آثار
عاشیق‌های کلاسیک و معاصر نشر شده است*.

در کشور ترکیه نیز گاه بعضی پژوهش‌های
علمی در زمینه‌ی ادبیات شفاهی آذربایجان و از
آن میان شعر عاشیقی انجام می‌پذیرد که تلاش‌های
پروفسور «احمد جعفر اوغلو» و «جاهید نوزتلی»
را می‌توان به حساب آورد و نیز برخی مقالات
در دوره‌های مجله‌ی «پژوهش‌های فولکلور
ترکی»** و مجموعه‌ی «تورک ساز شاعیرلری»
(آنکارا ۱۹۶۲) به تحقیق در آثار و احوال

* از آن میان آثار: عاشیق علسگر (باتکو
۱۹۶۳)، عاشیق شمشیر (۱۹۶۳)، موللاجوما
(۱۹۶۶)، خیاط میرزه (۱۹۶۶)، ساری عاشیق
(۱۹۶۶)، عشیق بناه (۱۹۶۶)، عاشیق احمد
(۱۹۶۵) و عاشیق میرزه (۱۹۶۸) را می‌توان ذکر کرد.

**Türk Folklor Arastırmaları

چند کلمه :

زندگی گزاران گذشته و تذکره نگاران قدیم
عنایتی به خلاقیت عاشیق‌ها نداشتند و تنها نمونه‌
های ادبیات رسمی و کتبی را ضبط کرده‌اند و در
باره‌ی شعرای «باسواد» اطلاعاتی داده‌اند. از
همین رو، در سال‌های اخیر و به‌ویژه دهه‌ی سوم
سده‌ی میلادی حاضر، تلاش فراوانی برای گردآوری
آثار و تدوین احوال و تعیین زمان و مکان
عاشیق‌ها به عمل آمد. در این راه بسیاری از
دانشمندان آذربایجان شوروی، از جمله همت
علی‌زاده، اعلیمان آخوندوف، پروفسور محمد حسن
تهماسبی و دیگران کارهای ارزنده‌ی کردند. همت
علی‌زاده علاوه بر دو مجموعه‌ی پر حجم «عاشیق‌لار»

عاشیق‌های آذری زبان اختصاص داده شده است. در ایران، در سال‌های اخیر آذربایجان‌شناس نام‌آور «محمد علی فرزانه» و نویسنده‌ی جوان زنده‌یاد «محمد بهرنگی» مطالعات ارزنده و عمیقی در ادبیات عاشیقی آذربایجان داشته‌اند. در سال ۱۳۴۴ مجموعه‌ی «بازار» با ارزش «پایاتیلار» فراهم آورده‌ی آقای فرزانه در تبریز منتشر شد و در سال‌های ۴۶ و ۴۷ در دوره‌های مجده‌ی خوشه به سردبیری شاعر معاصر ایران احمد شاملو، مقالاتی در ماحدی شناخت ادبیات عاشیقی آذربایجان به چاپ رسید.

با این همه، هنوز شناخت و بررسی ادبیات عاشیقی ارجی و در پژوهش‌های دانشگاهی جایی ندارد و استادان و ادیبان ما، با این گنجینه‌ی زوال‌ناپذیر مدنیت مردم آذربایجان به تماشای بیگانه‌اند و آگاهی‌های سطحی هم از آن ندارند. و بحث در این موارد، اغلب باریش‌خیزد و تحقیر و تمسخر و «جولک» بر گزار می‌شود.

نگارنده در تدوین مجموعه‌ی حاضر، کوشیده‌ام دورنمایی - سرقرن ناچیز - از گذشته‌ی این فرهنگ اصیل و پربار به دست دهم. کار، ناقص و نارسا و تضره‌یی در برابر این دریای شگفت انگیز و پرامرار است، حتی نتوانستم متن اصلی سروده‌های زیبا و دل‌انگیز عاشیقی‌ها را دستکم به انجام کتاب ضمیمه کنم، اما اگر این جزوه در جلب توجه خوانندگان به این فرهنگ سرشار بومی و سوق

آنان به بررسی و پژوهش آن مؤثر افتد، خود را ماجور خواهم دانست.

طرح اصلی کار بر این بود که چند تن از عاشیق‌های شناخته شده‌ی معاصر را نیز معرفی کنیم و نمونه‌هایی از آثار آنان را به دست دهیم. اما در عمل خود را در برابر آفرینش اعجاب انگیز این خنیاگران و خداوندان ساز و سخن عاجز و ناتوان یافتم. این کار تنها از گروهی دلبسته و علاقه‌مند ساخته است که با آگاهی‌های علمی و ژرفی از ادبیات عاشیقی و با امکانات و وسایل دانشگاهی، بسیج شوند و رب النوع‌های اساطیر معاصر آذربایجان را هستی دیگر باره بخشند و جاودانه سازند.

عاشیق‌های معاصر آذری ، مالک گنجینه‌ی عظیم هنر و ادبیات تاریخی اسلاف خود هستند و سروده‌های استادانه و دایمانه‌ی خود را با ایده‌های بشردوستانه و مردمی و با اخذ قوت و الهام از زندگی و طبیعت و حفظ سنن هنر عاشیقی میان مردم رواج می‌دهند و وقت به وقت در مجالس عروسی و جشن‌ها حاضر می‌شوند و هم از این راه زندگی خود را در می‌آورند .

اکنون در آذربایجان کمتر دهکده‌یی توان یافت که جشن‌ها و عروسی‌هاشان بدون عاشیق برگزار شود . حتا در مناطقی که عاشیق نیست ، فرسنگ‌ها راه پیموده می‌شود تا عاشیقی به جشن دعوت شود و مجلس را با سخنان حکمت آموز و ترانه‌ها و منظومه‌های دلنشین خود برگزار کند .

عاشیق ساز می‌نوازد . ساز آلتی است شبیه تار ، مرکب از نه سیم که به سینه می‌فشارند . نام ابتدایی و قدیمی آن قوپوز Qopuz است که چیزی شبیه کمانچه‌های کنونی بوده است . اکنون همراه هر

۶

عاشیق اغلب يك یادو «بالا بانچی» و «زیر ناچی» و «قاوالچی» نیز هستند که او را همراهی می‌کنند . گاهی نیز چند دسته عاشیق یکجا ظاهر می‌شوند و پایکوبی و هنرنمایی می‌کنند .

عاشیق‌های کنونی که در قهوه‌خانه‌ها کار می‌کنند ، همیشه با خود بالا بانچی و زیر ناچی و قاوالچی دارند که دنبالش راه می‌افتند و در زیر و بم آهنگ‌ها و در اوج و فرود آن‌ها مداخله می‌کنند .

معیشت ، حیات و مبارزات مردم ، نخستین و مهم ترین منبع الهام عاشیق‌هاست که زوایای آن در ساخته‌ها و سروده‌هایشان با مهارتی استادانه تصویر می‌شود . گستره‌ی اصلی و اساسی شعر عاشیقی زندگی مردم ، غم‌ها و شادی‌ها و آداب و رسوم توده‌های مردم است که از اعماق قرون سر بر آورده و دست به دست به روز گاران به ما رسیده است . جامعه - شناسان و پژوهشگران تاریخی با بررسی آثار و نشانه‌های شعر عاشیقی ، توانسته‌اند گوشه‌های تاریک تاریخ قوم ما را در قرون وسطا روشن سازند و تاریخ خیزاب‌ها و نهضت‌های جمعی را تدوین کنند .

تاریخ مدون شعر عاشیقی از اواخر قرن نهم هجری و پس از رستاخیز فرهنگی شاه اسماعیل ختایی آغاز می‌شود . البته پیش از این تاریخ نیز از وجود عاشیق‌ها و عاشیق‌نامه‌ها خبر داریم . اما نخستین عاشیق که دیوان مدون او به دست ما رسیده ، عاشیق قوربانی ست که همزمان با شاه ختایی بوده است .

ریشه‌های رستاخیز ادبیات عاشیقی در عصر شاه ختایی ، به دوره‌ی حکومت صدساله‌ی قره‌قویونلوها در آذربایجان و اسکان و

جوشیدن کامل ترکان در این سرزمین برمی گردد . در آن زمان به عاشیق «اوزان» Ozan می گفتند. در «کتاب دده قورقود» Dede Qorqud کهن ترین اثر مکتوب آذری ، اوزان نام خنیاگر دوره گردی ست که در شان قهرمانان حماسه می سراید و دعای خیر بدرقه‌ی راه آنان می کند و ترانه‌های دل انگیزی خواند. و دده قورقود خود يك «اوزان» است که قوپوز در دست دارد و پس از پیروزی قهرمان داستان‌ها ، در مجلس حاضر می شود و برایش «سوی» Soy می سراید و « بوی » Boy می خواند.

اوزان‌ها در دوران باستان ، در میان اف-راد قبیله‌ها از احترامی خاص برخوردار بودند . این خنیاگران ، قوپوز بر دست ، ایل به ایل و اوبه به اوبه می گشتند و نام سرفرازان قبایل را در سروده‌های خود جاودانه می کردند ، منظومه می ساختند ، داستان می گفتند ، و در عین حال به مثابه‌ی ریش سفید و دایای قوم، مردم را در حل دشواری‌های زندگی یاری می نمودند.

از وجود اوزان‌ها در دور ترین ادوار تاریخی خبر داریم . و دوره‌ی کهن تاریخ ادبیات ترکی سرشار از سروده‌های آنان است . سرمنشأ ادبیات ترکی نیز مانند خود ترکها آسیای میانه است . نخستین آثار و نشانه‌های آن پیش از مسیح عبارت از سرودهای ستایشی ست که در میان گروه‌های گوناگون ترکان از سوی کاهنان کهن مانند «شامان‌ها» ، «قام‌ها» ، «تویون‌ها» Toyun ، با کسی‌ها Bakisi «اوزان‌ها» Ozan و غیره سروده می شده است . این شخصیت‌ها که در زمان‌های نسبتاً اخیر ، بویژه در میان اوغوزان تنها «اوزان» نامیده می شدند.

۸

همراه با تقدس روحانی که داشتند از وظایف دینی و کهنات گذشته گام پس نهادند و سازی به نام قوپوز Qopuz بر سینه فشردند و هر گونه احساس‌ها و تمنیات توده‌های خود را به آواز آن ترنم کردند و اسطوره‌ها و افسانه‌ها را دوباره جان بخشیدند . امروزه ما متنی که سرودها و منظومه‌های آنان را در برداشته باشد، در دست نداریم . در منابع چینی ترجمه‌ی شعری آمده است که به سده‌ی دوم پیش از میلاد منسوب است :

Yen-ki-sani kaybettiik
Kadınlarımızın güzelliği artık kalmadı
Ki-liyen daglarını bırakık
Hayvanlarımız artık bakılmıyacak^۱

در بیشتر منابع تاریخی از دوام شعر اوزان و قوپوز (شعر عاشیقی) در دوران پس از میلاد مسیح سخن رفته است. مورخانی که به مرگ آتیلا اشاره کرده‌اند، از مراسم عزاداری و مرثی‌های اوزان‌های اردوی هون سخن گفته‌اند و چنین ترجمه‌ی از آن مرثی‌ها داده‌اند :

«آتیلا ، بزرگترین فرمانروای هون‌ها و پسر مونجوق و فرمانده کل نیرومندترین اقوام، با نیرویی که پیشتر دیده نشده برد، بر «اسکتیا» و «آلمان» ظفر یافت. شهرهای بسیاری از این سرزمین را گشود و رم را به هراس انداخت . رم از ترس از دست دادن سرزمینهای دیگر ، با خواهش و تعهد مالیاتیهای سالانه او را از پیشروی باز داشت .

۱ . دکتر «خیره تورزومچیه» . اشعار باستانی ترکان چین شمالی» . دانشگاه آنکارا . فاکولته‌ی تاریخ - جغرافیا . ش ۱۹۴۳ .

و پس از این همه کار، به مدد خاص سرنوشت بمرود. نه چنان گمان کنید که در اثر هجوم دشمنان یا خیانت آدمهای خود، بلکه در میان پایکوبی ها و در بطن قومی شکست ناپذیر بدون کوچکترین تلخی بمرود. این مرگ را که کسی انتقام نخواهد ستاند، کدامین کس تواند تصویر کرد!...^۱

سروده های منسوب به ترکانی که در سده های چهارم، پنجم و ششم پس از میلاد، در شمال چین تشکیل دولت دادند، نشانگر آن است که این نوع شعر در آن زمان شکل پذیرفته بود. این سروده ها که ترجمه ی چینی شان به دست ما رسیده و آگاهی های محدودی درباره ی آنها داده شده است، به راستی شعرهایی زیبا و جا افتاده اند:

برگرده ی اسب می جهم، تازیانه ندارم،

برمی گردم و شاخه ی بیدی را می زنم.

پاهایم را آویزان می کنم و می نشینم، نی دراز بر لب می گیرم

آیندگان و روندگان را غم من می میراند.

در اندرون خود غمی دارم،

می خواهم اسب شما بی تازیانه مباد.

می خواهم در آغوش شما بلغزم،

پاهایم را دراز کنم و زانو به زانوی شما نشینم.

از آن دورها، رودخانه ی «ساری ایرماق» را در «منگگ-کین» می بینم.

۱- فؤاد کزبرولو، «۱۶ عصر مولون قدر تورک ساز شاعیرتری».

استانبول، ۱۹۳۰.

بیدها از غم شاخه هاشان می آویزد.

من کودک خانواده یی اسیرم،

ترانه ی «خان» ها (فرمانروایان چین) را نمی توانم فهمید.

جوانمرد نیرومند را به اسبان تیزپا نیاز است،

اسبان تیزپا را جوانمردی نیرومند بایسته است.

در زیر ریگهای زرد پنهان می مانم (می میرم)

و آنگاه نرین و ماده را از هم باز می شتاسند.

دختران بر لب پنجره پارچه می بافند

صدای دستگاه بافندگی شان را نمی خواهم شنید.

تنها بوی نفس دختران را می شنوم.

ماه نور افشان است، ستارگان می لغزند و می گذرند،

تنها درخت نمی تواند جنگلی به وجود آورد.

شاه بال آرایه بند شما را می سناسم.

هیچگاه فراموشان نمی کنم.

آبهای جاری تپه های لونگک

به سوی باختر روانند.

تسه ، تسه ... بازهم تسه تسه ...
 مولان برکنار در پارچه می‌بافد .
 صدای دستگاهش نمی‌آید ،
 تنها نفس دختران جوان را می‌شنوم .
 از دختر جوئی اندیشه‌اش می‌شوم .

می‌پرسم از آنچه به خاطر می‌آورد .
 چیزی نمی‌اندیشد ،
 چیزی به یاد نمی‌آورد .
 دیشب دیدم هم او را که به سربازی می‌رفت .

خاقان ، فرمان به بسیجی بزرگ داد .
 لیست سربازی دوازده برگ است
 در هر لیست از پدرم نیز نامی هست
 پدرم را پسری نورس نیست .

برای مولای (من) ، سروری نیست
 از بازار اسبی و زینی خواهم خرید ،
 به جای پدرم عازم جنگ خواهم شد .
 از بازار مشرق اسب زیبایی خرید .

به درازای زندگی اندیشیدم ،
 و در زمین‌های خالی چون باد پیچیدم .

در باختر برکناره‌ی لونگک بالا می‌روم ،
 نهمین بار راههای پرپیچ و خم را بازمی‌گردم .
 کوهها بلندند و دره‌ها ژرفند ،
 پاهایم به آهستگی، تلخ می‌سوزد.

با دست شاخه‌های کوتاه را می‌اندازم ،
 بر روی شنهای ریز راه می‌سپارم .

گفته می‌شود این سروده‌ها بیست و چهار سرود هستند و
 « سروده‌های بی‌زنسان » نام گرفته‌اند .^۱ به این سرودها نمی‌توانیم
 بارید تحلیلی دقیق و متون تاریخی بنگریم . گرچه آگاهی‌ها مان
 شک‌آمیز است، اما از وجود شعرو ویژگیهای آن در سده‌های باد شده
 خبر داریم . بنابه یافته‌های پژوهشگران ، ویژگی بارز این شعرها
 در آن است که همگانی و اغلب به صورت سرودهای چوپانی و
 عاشقانه‌اند. فقط در میان اینها، ترانه‌یی به نام «سرودمولان» که حکایت
 از جنگاوری‌های دختری می‌کند که برادر بزرگ ندارد، به نعامی
 منظومه‌یی حماسی است.

۱- دکتر مختاره نوزهریدی، پیشین .

از بازار مغرب زینی خرید

از بازار جنوب لگام خرید

از بازار شمال نیز تازیانه بی دراز گرفت

بامدادن پگاه پدر و مادر را وداع گفت و رفت .

پسین گاه برکنار ساری ایرماق شنیده شد .

دیگر صدای پدر و مادر و دخترها را نمی شنید .

تنها خروش ساری ایرماق را احساس می کرد .

بامدادان پگاه ، ساری ایرماق را وداع گفت .

پسین گاه به تپه های هئیی - شان فراز شد .

دیگر صدای پدر ، مادر و دخترها را نمی شنید .

تنها شیپهی اسبان بربرهای ئین - شان شنیده می شد .

هزار سال پیاده به سوی جبهه رفت .

از کوه ها و گدازها چون مرغ تیزبال گذشت .

باد شمالی می غرید .

برف بر روی تن پوش آهنی می درخشید .

صدها فرمانده و افسر در جنگ کشته می شدند .

سربازان ده سال بعد برمی گردند ،

مولان چیزی نمی خواهد ،

تنها اسبی درشت اندام می خواهد

خاقان بچه را به سرزمین خود می فرستد .

افراد خانواده اش از آمدن دختر خود خبر می گیرند ،

بیرون شهر به پیشواز می روند .

خواهران کوچکتر آمدن او را احساس می کنند

بیرون در صورت خود را رنگت می زنند .

برادر کوچک آمدن خواهر خود را احساس می کند .

چاقو می کشد و به سوی گوسفندان و خولان می رود .

در اتاقم را بر مشرق گشودم ،

بر صدر طرف مغرب نشستم .

تن پوش جنگی را از تن کندم ،

جامه های کهن خود را پوشیدم .

برکنار پنجره گیسوان زیبای خود را شانه زد ،

پیش آینه کلی بر سر زد .

از در بیرون شد و دوستان خود را استقبال کرد ،

دوستان شگفت زده شدند .

دوازده ساله یکجا زندگی کرده بودند .

دختر مولان را خوب نمی شناختند .

پاهای خرگوش های نر به هم می خورد
خرگوش های ماده به حیرت می نگرند
خرگوش های دوگانه کنار هم راه می روند ،
چگونه بر نرینگی و مادینگی من فرق می نهید ...
ادبیات عاشیقی دنباله ای همین سروده ها و «عاشیق» ممثل
باز پسین «اوزان» های دیرین است .

واژه ی Aşiq که به الفبای فارسی «عاشیق» می نویسیم، در
ادبیات آذری معانی گوناگونی داشته است که برخی از آن ها اکنون
متروک و مهجور شده است. در کتاب دده قورقود این واژه در معنای
دگمه و قاب بازی به کار رفته است :

«مگر، سلطان من ! یسرك دیرسه خان، با سه كودك دیگر اردو
آشیق (= قاب بازی) بازی می کردند»^۱

هم اکنون نیز این واژه علاوه بر این معنا به نام آلت کوچکی
که در سر «ساز» ها جهت كوك کردن ساز تعبیه می کنند نیز اطلاق
می شود. اما واژه ی عاشیق که «لقب خوانندگان مردم است که هم
می خوانند، هم می نوازند و هم شعر می سرایند»^۲

به نظر پروفیسور محمدحسن تهماسبی، ادبیات شناس معاصر، از
کلمه ی «عشق» عربی گرفته شده و منطق با موازین زبانشناسی آذری

۱- «کتاب دده قورقود» جلد ۲، ص ۱۹ .

۲- «لغت نامه ی تشریحی آذربایجان»، ج ۱، ص ۱۰۶ .

۹۶

تغییر یافته و نام عمومی خنیاگران دوره گرد آذربایجان شده است .
«ولی خولوفلو» ادبیات شناس اوایل قرن حاضر این واژه را به صورت
«آشق» نوشته و آن را ترکی دانسته است و رابطه ی میان این واژه ی
ترکی با کلمه ی عاشق عربی ایجاد کرده است و گفته است این هردو
کلمه هم از نظر فورم و هم از لحاظ معنا شبیه و نزدیک هم هستند و این
شبهت ، بعدها سبب آمیختگی آن دو شده است .^۳
عاشیق هنرمند مردم است. هم شاعر، هم آهنگساز، هم منظومه
سرا، هم خواننده، هم نوازنده، هم رقصنده، هم هنرپیشه و هم داستان
گوست . به عبارت دیگر در ملك شعر، منظومه ، موسیقی و رقص خلاق
است و هنرمندی ست که این همه را با انگشتان ماهر و صدای دلنوازش
اجرا می کند.

در روزگار گذشته ، به این هنرمندان علاوه بر اوزان و عاشیق ،
«وارساق» و «یانشاق» هم می گفتند. و به هنرمندترین و شایسته ترینشان
«دده» اطلاق می شد . که از آن میان می توان «دده قاسم» (قرن سیزدهم
هجری) ، «توراب دده» (قرن دوازده ه .) ، «دده یادیار» (قرن ده ه .)
«کرم دده» و مشهور تر از همه «دده قورقود» را نام برد .

ادبیات عاشیقی بازنترین و روشن ترین ویژگی های آمیختگی -
های هنری را در خود نگه داشته است . گاه این آمیختگی ، با سه
زمینه ی عینده ی هنر یعنی شعر ، موسیقی و رقص وحدت تشکیل

۱- منظومه های پیرم آذربایجان ۱۹۷۲، ص ۲۸ .

۲- همان، ص ۱۰

می‌دهد. اما عاشیق برتر والا هنر تر از این همه است. گفتیم عاشیق هم آهنگساز، هم شاعر، هم خواننده، هم نوازنده، هم رقصنده، هم هنرپیشه، هم منظومه سرا، هم اجرا کننده، هم داستانگو و هم رهبر ارکستر است.

برای اجرا کردن مثلاً اوپرای «کور اوغلو» صد ها هنرمند و نوازنده شرکت می‌کنند تا آن را روی صحنه بیاورند، ولی يك عاشیق به تنهایی می‌تواند هر يك از بخش های اوپرا را دردهات و مجالس مردم به خوبی و شایستگی ایفا کند. فرق عاشیق با خواننده در آن است که او ضمن خواندن، آن را با هنرپیشگی ایفا و اجرا هم می‌کند، و فرقش با هنرپیشه هم در این است که در يك صحنه همه ی تمثال ها و رل ها را اجرا می‌کند و در عین حال هم ناقل داستان، هم رهبر اجرا و هم گزارشگر ماجراست.

اما این همه فرق، که بیشتر از این هم هست، زیاد مهم نیست. مهم ترین فرق در آن است که عاشیق به خلاف خواننده و هنرپیشه، محل ماجرا را اساساً خودش می‌آفریند و مؤلف و آهنگساز هم خودش است. ویژگی های شعر عاشیقی را که از این گستردگی و آمیختگی هنری می‌زاید، می‌توان چنین شمرد:

۱. میراث عاشیقی اساساً در حافظه ها نگه داری می‌شود. هم از این رو برای صاحب شدن به چنین ثروتی باید حافظه یی نیرومند و تیز داشت. هر عاشیق استاد، هنگام گزینش شاگرد برای خود، ضمن آزمایش قابلیت صدا، نفس، دست، زبان، انگشت و رقص،

حافظه اش را نیز می‌آزماید. یکی از مستشرقان که در باره ی حماسه های «کور اوغلو» تحقیق کرده، درباره ی عاشیق های آذربایجان گفته است: «قوت حافظه ی آنان (= عاشیق ها) مخصوصاً حیرت افزاست. هر چه که از آن ها بخواهی، بلافاصله، بی آنکه مکث کنند، یا اشتباه کنند، تمام ماجرا را از سر تا ته و بامتانت بیان می‌کنند».

۲. انتقال این میراث از نسلی به نسلی دیگر نیز شفاهی بوده است.

۳. ویژگی دیگر، و شاید ویژگی اساسی شعر عاشیقی «بدیهه سازی» است. بدین معنا که ضمن ایفا کردن خلق کند، و ضمن خلق کردن ایفا کند. هر عاشیق که اندک قابلیت سرودن و خلاقیت داشته باشد، بدیهه ساز می‌شود. ولی مسلماً تنها عاشیق های توانا و والا قدرت هستند که در حین بدیهه سازی آثار ارزنده ی ادبیات عاشیقی را می‌آفرینند.

۴. دیگر این که آفرینش عاشیقی روندی طبیعی و جاندار دارد، بدین معنا که بدون نوشته و کتاب و نت، مستقیماً با تسوده های مردم وابسته است. ادبیات عاشیقی کاملاً ادبیات رسمی نیست، کاملاً فولکلور هم نیست. از نظر نگاه این که متن ثابت ندارد، فولکلور و از دیدگاه این که «خالق» معین دارد به ادبیات رسمی نزدیک است.

۵. به خلاف ادبیات رسمی که نمونه های آن از همان روز که نوشته و ثبت می‌شود، به همان صورت می‌ماند و تغییر نمی‌پذیرد، آثار عاشیقی در هر ایفا دستخوش دگرگونی هایی می‌شود. چنان که

۱. آ. خونی زکر «کور اوغلو». نفیس ۱۸۵۶ (به زبان روسی).

بیشتر بایاتی‌های «ساری عاشیق» از سوی توده های مردم دوباره سازی شده و جز و گنجینه ی فولکلور درآمده است. مردم این بایاتی ها را صیقل داده ، صاف تر کرده ، از جان و دل بر آن مایه گذاشته اند و زنده نگه داشته اند.

وابستگی ادبیات عاشیقی با فولکلور از این جهت است که هر عاشیق اولاً هنگام خلق اثر از آثار غنی و سرشار فولکلوریک پیش از خود بهره می جوید و مایه می گیرد و ثانیاً اثرش پس از آفریده شدن ذهن به دهن میان مردم می گردد و در ایفای عاشیق های استاد و حرفه یی تغییر می یابد و کامل تر می شود. بدین جهت حتا توان گفت که هراتر عاشیقی اثر جمعی ست تا فردی ، و این است که گوییم وابستگی عمیقی با آفرینش شفاهی مردم دارد.

طبق سنتی برای ارزیابی قدرت هر عاشیق پرسش هایی نظیر پرسش های زیر از او می کنند :

الف. استاد کی ست ؟

ب. کدام منظومه هارا می دانی ؟

پ. کدام آهنگک های عاشیقی را می توانی بنوازی ؟

ت. چند قطار شعر بلد هستی ؟

ج. چند شاگرد پرورش داده ای ؟

هر عاشیق جوابگوی عیب ها و ایرادهای شاگردانش نیز است.

حتا مسؤولیت مناسبات آنان را با مردم دارد.

می بینیم هر یک از انواع هنروری های عاشیق ها محتاج تدقیق

۴۰

و پژوهشی ژرف و همه جانبه است و هنوز نخستین گام ها را هم برنداشته ایم. و مهم ترین این انواع، هنر سخنسازی یا «ادبیات عاشیقی» است که در این دفتر از نمایندگان برجسته ی آن سخن خواهیم گفت.

باری ، ادبیات عاشیق ها ، دنباله ی سنت ادبی اوزان هاست و تنها نوع ادبیات شفاهی آذری ست که کمتر دچار دگرگونی شده است و سراینده ی شعرها معلوم و مشخص است. زیرا همیشه در انجام سروده ها نام یا تخلص عاشیق ذکر می شود، و چنان که گفته شد هر چند این جنبه ، شعر عاشیقی را به ادبیات کتبی و رسمی نزدیک می کند ، ولی به جهت این که اغلب آثار و اشعار عاشیق ها تا روزگار حاضر صورت نوشته نیافته و ثبت نشده ، و سینه به سینه به نسل های باز پسین انتقال یافته و در دگرگونی های اجتماعی و سیاسی مردم کم و بیش شکل عوض کرده و با رنگ های تازه تر جان گرفته است و همیشه میان مردم عادی رایج بوده و در مبارزات و ستیزهای آنان به کار گرفته می شده ، جزو ادبیات شفادی و فولکلور به شمار می آید و خود تأثیر مهمی در آفرینش بسیاری از شاعران و سراینده گان کلاسیک آذری داشته است. مثلاً «ملا پناه واقف» شاعر سترگ اندیش دوقرن پیش ، تنها با تغذیه ی مستقیم از ادبیات عاشیقی ، توانست رئالیسم تاریخی را در ادبیات رسمی آذری بنیان نهد و مکتب نوینی ایجاد کند. حتا روایت شده است که واقف شعرد ساز می نواخت و عاشیق بود.

باری ، عاشیق های آذربایجان را می توان دودسته کرد :

(۱) دسته یی که تنها مهارت نواختن و خواندن دارند و خلایقیت

هنری و ادبی‌شان ضعیف است، و سروده‌ها، منظومه‌ها و روایات عاشیق‌های ماهر را از حفظ و اجرا می‌کنند و بدین ترتیب از زوال آن‌ها جلوگیری می‌نمایند و به نسل بعد انتقال می‌دهند.

۲) دسته‌ی دیگر عاشیق‌های ماهر و استاد، که استعداد و طبع شعری سرشاری دارند و علاوه بر آن که ترانه‌ها و رنگ‌های مردم را در ساز اجرا می‌کنند، خود روایت‌ها، منظومه‌ها، ترانه‌ها و رنگ‌های جدید خلق می‌کنند و استادان شعر و موسیقی بومی به شمار می‌روند.

عاشیق‌ها گذشته از آن که در طول تاریخ هم‌ه‌ی آهنگ‌های بومی و فولکلوریک را اجرا کرده‌اند، خود بیش از ۷۲ آهنگ برای ساز نیز آفریده‌اند که با احوال، روحیه، اضطرابات، مبارزات و پیروزی‌ها و شکست‌های قهرمان منظومه‌ها تطبیق داده شده است. از آن میان می‌توان آهنگ‌های مشهوری چون: دوبیتی، دلقمی، یوردیثری، ساری تئل، گرایلی، کرمی، یانیق کرم، مخمس و جز این‌ها را نام برد.

